

Copyright Ezzat Goushegir©
Copyright www.ezzatgoushegir.com©

ده ننگار بقاء، مفاد ت / (59)

آره . . . و به خواست ديگران اهميت و احترام فائل ميشوم. اما كسي مرا نمي فهمد. من از مردم
آمرিকা نوميد و مايوس شده ام. آنها از انتقاد ناراحت ميشوند. وقتي مكث ميكردم او مرتب ميگفت: بگو
. . . بگو . . . به چه چيزهايي احتياج داري. بگو! به ايستگاه رسيدم. قدري مكث كردم. وقتي ديد
قاطعيتم كم شده و نرم شده ام گفتم:
- من خوشحال ميشوم اگر ترا برسانم.
و پايش را روي گاز گذاشت و ماشينش حركت كرد.
در راه با كنجكاوي مرتب از من سنوال ميكرد.
گفتم: من هم مثل مردم چين و هند همه چيز را به زبان نمياورم. ما ايرانيان "عمق" داريم و شما بايد
ما را بفهميد! مثلا اگر يك بار ميگويم كار با بچه ها سنگين است، شما بايد بفهميد كه من در چه
شرائطي هستم. اما شما ناراحت ميشويد!
گفتم: خواهش ميكنم روشن تر بگو . . .
گفتم: نميتوانم . . . واقعا نميتوانم . . . وقتي ميخواستم از منزل شما بروم، براي تان خواهش نوشتم.
شمايد در قالب يك داستان . . .
خنديد . . . بعد گفتم: تو در بعضي چيزها مثل مسئله رايد بسيار سخت گير هستي.
گفتم: ميخواهم مستقل باشم!
وقتي به خانه رسيدم احساس سبکبالي ميكردم. اما باز هم نميدانم كه آيا گوئن دوباره فردا به من
نخواهد گفت:
كارت سبزه كجاست?!